متفقین و رضاخان علل اشغال ایران در شهریور 1320

شناسی آذری، لاله

ایران در شهریور 1320 به اشغال متفقین درآمد که در نوع خود یک پرتگاه بزرگ تاریخی برای کشور ما محسوب می‌شود. تضعیف کامل دولت مرکزی، تخریب زیرساختهای معیشتی و به‌هم‌خوردن سامان فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران از جمله پیامدهای جنگ جهانی دوم بودند که دامنگیر کشور ما شدند. اما در این میان، به‌نظر می‌رسد ضعف دیپلماسی ایران عامل اصلی اشغال نظامی و پیدایش حالت جنگی در کشور بود. گرچه سرانجام متفقین اشغالگر پیروز صحنه جنگ شدند و ایران به‌هرحال در جبهه پیروز جنگ قرار گرفت، اما پیداست که روس و انگلیس، گرایش دولت و ملت ایران به همکاری باخودشان را از سر اجبار و ناچاری قلمداد می‌کردند و بنابراین رغبتی برای دلجویی یا دستگیری از ایران جنگ‌دیده نداشتند. درواقع اگر دولت رضاشاه از یک دستگاه دیپلماسی قدرتمند برخوردار می‌بود، می‌توانست یا آلمانیها را به خارج‌کردن نیروهای خود متقاعد سازد و یا با تشخیص درست و واقعی از موقعیت نظامی آلمان و ایده‌های نازیسم، از همان ابتدا به شکننده‌بودن قدرت هیتلری پی‌برده و به امید این ناجی نژاد آریایی! دفع‌الوقت نکند. نوشته زیر به بررسی علل اشغال ایران توسط متفقین در سال 1320 .ش می‌پردازد.

درباره نقض بی‌طرفی ایران و حمله متفقین در نخستین ساعات سوم شهریور 1320 به ایران، تاکنون خاطرات، اسناد، رساله‌ها و مقالات متعددی به زبانهای مختلف در داخل و خارج از کشور انتشار یافته است. در برخی از نوشته‌ها دلیل اصلی حمله متفقین به ایران «راه ایران» برای ارسال کمکهای متفقین به خاک شوروی و حفاظت هرچه‌بیشتر و بهتر از مناطق نفت‌خیز منطقه عنوان گردیده است؛[1] به‌عنوان‌مثال سر کلارمونت اسکراین (Sir Clarmont Skrine) در خاطراتش به این مساله اشاره نموده است.[2] در قسمتی از گزارش سفارت ایران در آنکارا به وزارت امورخارجه ایران ــ که حاوی مطلبی از روزنامه ژورنال دوریان (Journal doryan) چاپ استانبول مورخ هفتم اوت 1941/ شانزدهم مرداد 1320 می‌باشد ــ آمده است: «در اینجا سوال می‌کنند که برای ارسال مواد، خط سفر از کجا خواهد بود؟ راه ایران به نظرها می‌آید. این کشور یک راه‌آهن طولانی را داراست که از بصره به مرز شوروی امتداد دارد، اما ایران تا آخر می‌خواهد بی‌طرف بماند.»[3]

پس از اتحاد انگلیس و شوروی در جنگ جهانی دوم، ضرورت ایجاد یک خط تدارکاتی برای ارسال کمک به شوروی کاملا احساس می‌گردید. پس از بررسی، مناسب‌ترین راه کمک‌رسانی به آن کشور از طریق ایران تشخیص داده شد. اهمیت این راه به‌ویژه با توجه به وضعیت و موقعیت سوق‌الجیشی ایران، حتی بیشتر از آن بود که در وهله نخست به‌نظر می‌آمد. این راه نسبت به هر خط ارتباطی دیگر با روسیه شوروی، دارای درصد امنیت بیشتری بود. این راه، امکان گسیل فوری نیروی هوایی متفقین برای تقویت جبهه شوروی و همچنین امکان ارسال مطمئن و بدون خطر نابودی کالا توسط نیروهای دشمن را به‌ شوروی ممکن می‌ساخت.[4] ضمن‌آنکه انگلیس، جدای از کمک به شوروی، انگیزه دیگری نیز در ایران داشت و آن حفاظت از حوزه‌های نفتی خود در برابر تهدیدات داخلی و خارجی (خرابکاری آلمان) بود.[5] بدین‌ترتیب راه ایران یکی از دلایل عمده اشغال ایران ذکر گردید. سر ریدر بولارد (Sir Reader Bullard) در خاطرات خود آشکارا می‌نویسد: «مهم‌ترین خواسته ما، چیزی جز حمل سریع محمولات و کمکهای نظامی از طریق ایران به خاک شوروی نبود.»[6]

در بخش دیگری از نوشته‌ها، دلیل حمله به ایران، خطر ستون پنجم آلمان در ایران برای متفقین ذکر شده است. البته در این بین آرائی که حاصل التقاط و درهم‌آمیختگی دو نظر ذکرشده (راه ایران و خطر آلمانها در ایران) باشند نیزــ ولو به نسبتهای مختلف ــ وجود دارند.[7] در این میان منابعی نیز هستند که معتقدند طرح مساله خطر وجود اتباع آلمانی در ایران و تقاضای اخراج کارشناسان آلمانی صرفا مقدمات دیپلماتیک اشغال ایران بوده است[8] و ازآنجاکه دولت ایران صراحتا بی‌طرفی خود را در جنگ اعلان داشته بود، متفقین به دنبال دستاویزی بودند تا بدان وسیله اشغال نظامی این کشور را توسط نیروهای خویش در نظر جهانیان موجه جلوه دهند.[9] در این راستا متفقین، حضور آلمانی‌ها در ایران را دستاویز قرار داده[10] و دست به تبلیغات گسترده‌ای در مورد فعالیت ستون پنجم و جاسوسان آلمانی در ایران زدند.[11] متفقین عنوان می‌کردند که وجود آلمانی‌ها برای آنان ایجاد خطر نموده است. به‌ عقیده طرفداران این نظریه، خطر آلمانی‌ها در ایران برای متفقین، بهانه‌ای بیش نبوده است و انگلستان با اتکاء به گزارشهای محرمانه سازمان جاسوسی خود، تردیدی نداشت که اتباع معدود آلمانی شاغل در ایران در موقعیتی قرار ندارند که به چنین عملی دست بزنند.[12] اما درخصوص این‌که آیا تقاضای اخراج اتباع آلمانی از ایران، تنها بهانه‌ای برای تجاوز بوده یا واقعا حائز اهمیت محسوب می‌شده است، در پاسخ باید گفت اسناد و مدارک کافی نشان می‌دهد که اخراج اتباع آلمانی به‌راستی برای متفقین اهمیت واقعی داشته و وجود این اشخاص در ایران در نظر آنها خطر جدی به‌شمار می‌آمده است. چنانکه ایدن (Eden) طی ملاقاتی می‌کوشید به مقدم وزیر مختار ایران نشان دهد آلمانی‌ها نه‌تنها برای متفقین بلکه برای دولت ایران نیز خطرناک هستند.[13] همچنین استالین در ملاقات محرمانه‌ای با سر استافورد کریپس (Sir Staford Cripse)، سفیر انگلیس در مسکو، از خطر تمرکز کارشناسان آلمانی برای خرابکاری در منابع نفت باکو اظهار نگرانی شدید ‌نمود و معتقد بود متفقین باید «علیه این خرابکاری دست به اقدام مشترک بزنند.»[14]

همانگونه‌که ملاحظه گردید، در نظر متفقین وجود تعدادی از اتباع آلمانی در ایران، شرایط را از هر جهت برای فعالیت ستون پنجم آلمان فراهم نموده بود.[15] نکته بسیار مهم آن‌که، مشاغل مهم و کلیدی در راه‌آهن، کارخانه‌های صنایع جنگی، صنایع حمل‌ونقل و غیره در اختیار آلمانی‌ها قرار داشت[16] و ازاین‌رو آلمانی‌ها می‌توانستند در صورت حمله آلمان به منطقه، به صورت یک نیروی ستون پنجم وارد عمل شوند.[17] سر ریدر بولارد، سفیر انگلیس در تهران، درباره علت حمله متفقین به ایران می‌نویسد: «اگر کسی بخواهد در این زمینه از نظرات متفقین آگاه شود می‌بایست خطر بزرگی را که حضور بی‌دلیل تعداد کثیری اتباع آلمانی در ایران می‌توانست برای منافع متفقین داشته باشد، در نظر بگیرد.»[18] ضمن‌آنکه از نظر دولت انگلستان، وجود کارشناسان آلمانی در ایران، مانع بزرگی نیز در برقراری ارتباط میان آنها و شوروی محسوب می‌گردید.[19]

بدین‌سان مشاهده می‌گردد که خطر عمال آلمان برای همه سیاستمداران انگلیسی مسلم بوده، تنها میان آنها در مورد اقدام علیه آلمانها در ایران اختلاف نظر جدی وجود داشته است، اما پیشروی سریع آلمانها در خاک شوروی و همچنین نیاز مبرم این کشور به کمک انگلیس و امریکا، به اضافه خطر روزافزون عمال آلمان در ایران، موجب ‌گردید به‌تدریج اختلاف نظر میان سیاستمداران انگلیس از میان برود و همه آنها متفقا مصمم شوند ایران را از حالت بی‌طرفی خارج سازند و یا به اقدام شدیدی در ایران دست بزنند.[20] بنابراین در نوزدهم ژوئیه/ بیست‌وهشتم تیر، دولتهای انگلیس و شوروی دو یادداشت مشابه را تسلیم ایران نمودند و ضمن ابراز نگرانی از فعالیت کارشناسان آلمانی در ایران، ادعا نمودند وجود عده کثیری از آلمانیها در ایران، امنیت و منافع متفقین را در این کشور با خطر مواجه ساخته است، و بنابراین از دولت ایران خواستند تعداد اتباع آلمانی را در ایران تقلیل دهد. اما دولت ایران در قبال فشار دیپلماتیک انگلیس و شوروی انعطافی از خود نشان نداد و اعلام نمود اخراج آلمانیها، نه‌تنها با بی‌طرفی ایران مغایرت دارد، بلکه نقض معاهده تجاری ایران و آلمان محسوب می‌گردد.[21] پاسخ دولت ایران به متفقین تغییری در سیاست آنان نسبت به ایران ایجاد ننمود؛ زیرا اشغال ایران از نظر آنان امری اجتناب‌ناپذیر بود و متفقین می‌کوشیدند با اعمال فشار بر ایران آن دولت را مجبور به ترک بی‌طرفی خود نماید. در شانزدهم اوت/ بیست‌وپنجم مرداد دومین یادداشت متفقین به دولت ایران ارسال گردید که پاسخ ایران را قانع‌کننده ندانسته و مجددا خواستار اخراج کلیه اتباع آلمان از ایران و پایان‌دادن به اعمال خرابکارانه جاسوسان آلمانی گردیدند.[22]

در این زمان رضاشاه در وضعیت دشواری قرار گرفته بود؛ زیرا از طرفی پذیرش خواسته‌های متفقین غیرممکن به‌نظر می‌رسید و این امر می‌توانست به سرازیرشدن سیل خواسته‌های آنان و در نهایت به سلطه متفقین در کشور منجر گردد، از طرفی دیگر تسلیم در برابر متفقین می‌توانست موجب برانگیخته‌شدن غضب آلمان‌ها گردد، و این درحالی بود که انتظار می‌رفت آلمانیها پیروز معرکه باشند و لذا اقدام به این کار از سوی ایران، تصمیم خطرناکی بود، آن‌هم با توجه به این نکته که در چنین حالتی ایران نمی‌توانست انتظار کمکی از جانب متفقین داشته باشد؛ چراکه پس از شکست شوروی و احتمال حمله آلمانها به انگلستان، این کشور در صورت تمایل نیز نمی‌توانست به دفاع از ایران بپردازد.[23] بنابراین در چنین وضعیت حساس و خطرناکی، رضاشاه با اعتقاد به این‌که در این جنگ کفه ترازوی قدرت به سمت آلمان سنگین‌تر است و آن کشور می‌تواند نتیجه جنگ را به سود خویش خاتمه دهد، در برابر خواسته متفقین جهت اخراج آلمانی‌ها از ایران سیاست دفع‌الوقت را اتخاذ نمود تا بلکه با گذشت زمان و رفع بحران، نتیجه جنگ و وضعیت ایران در این میان مشخص گردد. دولت ایران در بیست‌ویکم اوت/ سی‌ام مرداد، در یادداشت جوابیه خود بار دیگر متذکر گردید که بر اعمال افراد خارجی مقیم ایران کنترل شدید اعمال می‌گردد و از جانب تعداد اندکی آلمانی که مقیم ایران هستند، هیچ خطری نمی‌تواند استقلال و تمامیت ارضی ایران را تهدید نماید.[24] اما دول انگلیس و شوروی به تبلیغات دامنه‌دار و گسترده‌ای در رادیو و مطبوعات خود در مورد فعالیت ستون پنجم و جاسوسان آلمانی در ایران دامن زدند و سرانجام پس از تبلیغات و هشدارهای بسیار، این دو کشور پس از تسلیم دو اخطار از طریق نمایندگان سیاسی خود، تصمیم قطعی به اشغال ایران گرفتند.

در سحرگاه بیست‌وپنجم اوت 1941/ سوم شهریور 1320، نیروهای نظامی انگلیس و شوروی از مرزهای ایران در شمال و جنوب غربی عبور نموده و به خاک ایران هجوم آوردند.[25] چندساعت پس از آغاز تهاجم، سفرای انگلیس و شوروی آخرین یادداشت مشترک خود را تسلیم دولت ایران نمودند که در آن دلیل حمله به ایران وجود اتباع آلمانی در این کشور و اعمال خرابکارانه آنها و نیز بی‌توجهی دولت ایران به یادداشتهای انگلیس و شوروی مبنی بر اخراج آلمانیها از خاک ایران ذکر گردیده‌ بود.[26]

در بامداد سوم شهریور، پس‌ازآنکه رضاشاه از تعرض قوای متفقین به خاک ایران اطلاع حاصل نمود، سفیرکبیر شوروی و وزیرمختار انگلستان را احضار نموده و هدف و منظور آنان را از این تهاجم جویا گردید. نمایندگان دول مزبور به یادداشتهایی که چندساعت قبل از آن تسلیم نخست‌وزیر ایران نموده بودند اشاره کردند.[27]

پس از این ملاقات، رضاشاه به علی منصور، نخست‌وزیر، دستور داد تا جریان را به اطلاع مجلس شورای ملی برساند. بنابراین در همان روز، جلسه فوق‌العاده مجلس شورای ملی تشکیل گردید و علی منصور راجع‌به یادداشتهای تسلیمی دول انگلیس و شوروی به دولت ایران و تجاوز نیروهای مسلح آن دو دولت به مرزهای ایران ،گزارشی را به اطلاع نمایندگان مجلس رسانید.[28] در همین زمان، رضاشاه، تلگرافی به روزولت، رئیس‌جمهور امریکا، مخابره نمود و از وی خواست با میانجیگری خود به کمک ایران ــ که مورد تجاوز نیروهای انگلیس و شوروی واقع شده بود ــ بشتابد.[29] پاسخ روزولت در مقابل این درخواست، آن بود که دلیل حمله به ایران، پایان‌دادن به جاه‌طلبی‌های هیتلر برای به‌زیرسلطه‌درآوردن و تسخیر دنیا می‌باشد[30] و ازآنجاکه ممکن است فتوحات آلمان از اروپا تا آسیا و آفریقا و حتی امریکا توسعه یابد، ناگزیر یک قدرت نظامی می‌بایست مانع پیشرفت این جنبش و حرکت گردد.[31]

در چنین شرایطی و درحالی‌که تلاشهای سیاسی و دیپلماتیک برای جلوگیری از پیشرفت قشون مهاجمین در خاک ایران ادامه می‌یافت، ظاهرا رضاشاه مصلحت دید برای به‌ثمررسیدن این کوششها، دولت جدیدی بر سر کار آید. ازاین‌رو علی منصور استعفا نمود و محمدعلی فروغی مامور تشکیل کابینه گردید. محمدعلی فروغی، نخست‌وزیر جدید، ضمن نطقی دستور ترک مقاومت نظامی ایران را که از سوی رضاشاه صادر گردیده بود، به آگاهی همگان رسانید.[32]

به‌هرترتیب ناتوانی ایران در مقابله با قوای انگلیس و شوروی و همچنین در دفاع از خود موجب گردید که دستیابی دول مذکور به اهداف خود ــ که مهم‌ترین آنها همانا ایجاد خط ارتباطی میان انگلیس و شوروی و کمک به آن کشور بود ــ سهل‌تر و آسانتر گردد.

در راستای همین اهداف، انگلیس و شوروی تقاضاهای خود را تسلیم دولت ایران نمودند که از میان آنها می‌توان به اخراج کلیه اتباع آلمانی ــ به‌استثنای اعضای رسمی سفارت و چند کارشناس فنی ــ و تعهد در تسهیل حمل‌ونقل اسلحه و مهمات از طریق ایران به شوروی، اشاره نمود که البته بعدا تقاضای اخراج اتباع آلمانی به تحویل آنان به متفقین تبدیل گردید. نتیجه دست‌به‌دست‌کردن دولت ایران در ارسال پاسخ به این در خواستهای متفقین و نیز سردرگمی مقامات ایرانی، اولتیماتومی بود که متفقین در نوزدهم شهریور به دولت ایران دادند.[33] اما بار دیگر رضاشاه از دادن پاسخی صریح به اولتیماتوم متفقین خودداری نمود. بنابراین در بیست‌وپنجم شهریور نیروهای شوروی و انگلیس از قزوین و قم به‌سوی تهران حرکت نمودند.

رضاشاه ناچار در همان روز به نفع محمدرضا ولیعهد استعفا نمود. در آن شرایط کناره‌گیری رضا‌شاه اجتناب‌ناپذیر بود. مقاومت وی در برابر پیشنهادات متفقین، امکان استمرار پادشاهی او را منتفی ساخته بود. همانگونه‌که بعدها یکی از رجال ایران اظهار داشت: «همان کسی که او را آورد، چون مفید نبود او را برد.»[34]

رضاشاه پس از استعفا اجازه نیافت که در ایران بماند و همراه با گروهی از اعضای خانواده‌اش ایران را ترک گفت. در آغاز با یک کشتی جنگی انگلیسی به جزیره موریس اعزام گردید و سپس در آوریل 1942/ فروردین 1321 به ژوهانسبورگ در آفریقای جنوبی انتقال یافت[35] و سرانجام در ژوئیه 1944/ مرداد 1323 در همانجا درگذشت.[36]

پس از استعفای رضاشاه، انگلستان تا مدتی با انتخاب ولیعهد به مقام پادشاهی ایران مخالفت می‌نمود؛ چراکه به‌زعم آنها او در تبلیغات ضدمتفقین دست داشت و اصولا فاقد شخصیت بود.[37] اما نهایتا دولت بریتانیا با اکراه و به منظور اجتناب از بروز هرگونه اغتشاش و بحران حکومتی، با پادشاهی محمدرضا مشروط بر حسن رفتار شاه جدید موافقت نمود.[38]

بدین‌ترتیب محمدرضاشاه در تاریخ بیست‌وششم شهریور 1320 سوگند وفاداری به اصول مشروطیت را در مجلس شورای ملی به‌جای آورد.[39] نیروهای متفقین نیز در همان روز وارد تهران شدند و ضمن اشغال کلیه تاسیسات نظامی و راه‌آهن، بلافاصله مقدمات انتقال اسلحه و مهمات را از طریق راه‌آهن سراسری به شوروی فراهم نمودند.[40]

شاه جدید چون بر تخت نشست، برای جلب اعتماد متفقین، صریحا اظهار داشت که تمام کوشش خود را برای همکاری با متفقین به‌کار خواهد بست.[41] به‌همین‌جهت بود که انگلستان و شوروی نیز پیشنهاد نمودند ایران یک پیمان اتحاد سه‌جانبه با روسیه و انگلستان منعقد نماید[42] تا اشغال این کشور به صورت اقامت دوستانه قوای متفقین در دوران جنگ درآید.[43]

شاه تقریبا در این زمان بدون قدرت و اختیارات سیاسی سلطنت می‌نمود. ماموران سیاسی و نظامی انگلیس و شوروی عملا در همه کارها دخالت و نظارت می‌کردند. روسها و انگلیسیها در همان مناطق نفوذی که در قرارداد کهنه 1907 برای خود تعیین نموده بودند، فرمان می‌راندند. ایران ظاهرا یک کشور متفق شناخته شده بود اما عملا یک کشور اشغال‌شده به‌شمار می‌آمد.[44]

شاه جوان که نه به روسها اعتماد داشت و نه به انگلیسیها، نیازمند یک نیروی سوم مقتدر بود که از منافع ایران حمایت نماید. به عقیده وی آلمان نازی دیگر نمی‌توانست این نقش را ایفا نماید. در چنین شرایطی شاه برای پشتیبانی به امریکا می‌نگریست[45] و امریکا نیز با درک موقعیت، به‌خوبی درصدد استفاده از این فرصت برآمد و توانست موقعیتی ممتاز در ایران به‌دست آورد. شاه همچنین ضمن تلگراف به روزولت، درخصوص انعقاد پیمان اتحاد سه‌جانبه میان ایران، شوروی و انگلیس بر مبنای اصول منشور آتلانتیک، خواهان مشارکت امریکا در پیمان سه‌جانبه گردید اما روزولت این تقاضا را نپذیرفت.[46]

به‌هرحال بر طبق پیمان فوق‌الذکر، کشورهای شوروی و انگلیس متعهد می‌گردیدند تمامیت ارضی و استقلال ایران را محترم شمارند و دفاع ایران را در مقابل حملات کشور آلمان برعهده گیرند و پس از خاتمه جنگ، در مدتی که بیش از شش ماه نباشد، کلیه قوای خود را از ایران خارج نمایند و در مقابل، دو دولت مذکور حق استفاده از کلیه امکانات ــ اعم از راه‌آهن، جاده و فرودگاه ــ را داشته باشند.[47] در چنین شرایطی، دولت ایران به‌ویژه با توجه به غلبه متفقین در جنگ و عواقب احتمالی آن، بهتر دید به‌طورکامل در صف متفقین قرار گیرد. بنابراین در تاریخ هشتم سپتامبر 1943/ شانزدهم شهریور 1322 به‌منظور پیوستن به اعلامیه ملل متحد به آلمان اعلان جنگ داد. آخرین اقدام ایران به نفع متفقین اعلان جنگ به ژاپن بود که در بیست‌وهشتم فوریه 1945/ نهم اسفند 1323 صورت پذیرفت.[48]

بدین‌ترتیب دولت ایران که خاکش از سوی متفقین مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته بود، به دلیل ناتوانی در مقابله با قوای انگلیس و شوروی و دفاع از خود، به‌ناچار به صف متفقین پیوست و با پذیرش شرایط دول مذکور و انجام اقداماتی چند در جهت جلب موافقت آنان را در دستور کار خود قرار داد و در سالهای بعد نیز تاحدودزیادی تحت نفوذ دول متفق قرار گرفت.

پی‌نوشت‌ها

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

[1]ــ محمد ترکمان، اسناد نقش بی‌طرفی ایران در شهریور 1320، سیاست خارجی در آستانه اشغال، تهران، انتشارات کویر، 1370، ص7

[2]ــ سرکلارمونت اسکراین، جنگ‌ جهانی در ایران (خاطرات سرکلارمونت اسکراین)، ترجمه: غلامحسین صالحیار، بی‌جا، نشر سلسله، ص178

[3]ــ گزارش سفارت ایران در آنکارا به وزارت امورخارجه ایران، مورخ 7 اوت 1941، سند شماره 143، به نقل از اسناد نقض بی‌طرفی ایران در شهریور 1320، ص134

[4]ــ همایون الهی، اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی تهران، 1365، ص109؛ دکترمحمد سجادی، «ایران در عصر سلطنت رضاشاه کبیر»، سالنامه دنیا، سال 1352، شماره 29، ص85

[5]ــ علی‌اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه: کاوه بیات، تهران، انتشارات پروین ــ معین، 1372، ص437ــ435

[6]ــ سر ریدر بولارد، شترها باید بروند، ترجمه: حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، 1364، ص53

[7]ــ محمد ترکمان، همان، صص8ــ7

[8]ــ مسعود بهنود، از سیدضیاء تا بختیار، بی‌جا، انتشارات جاویدان، 1370، ص164

[9]ــ همایون الهی، همان، ص126

[10]ــ مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران، بی‌نا، 45ــ 1344، ص418

[11]ــ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی 1357ــ1300، تهران، انتشارات البرز، 1375، ص71

[12]ــ همایون الهی، همان، صص127ــ126

[13]ــ گزارش وزارت امورخارجه انگلیس، سر ریدر بولارد، به وزیرمختار انگلیس در ایران، مورخ 30 ژوئن 1941، سند شماره 1 به نقل از: انور خامه‌ای، سال‌های پر آشوب، ج2، پژوهشی در تاریخ معاصر ایران، تهران، نشر و پژوهش فروزان روز، 1378، ص7

[14]ــ گزارش استافورد کریپس به وزارت‌خارجه انگلیس مورخ 7 ژوئیه 1941، سند شماره 5 به نقل از: انور خامه‌ای، همان، ص9

[15]ــ ریچارد استوارت، آخرین روزهای رضاشاه، تهاجم روس و انگلیس به ایران در شهریور 1320، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی و کاوه بیات، تهران، نشر نو، 1370، ص78

[16]ــ سرکلارمونت اسکراین، همان، ص157

[17]ــ وزارت جنگ به وزارت خارجه، مورخ ژوئن 1940

Fo 371/24582, E1844/2141/34 quoted from Anglo – Iranian relations.

[18]ــ سر ریدر بولارد، همان، ص50

[19]ــ ایرج ذوقی، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ‌ جهانی دوم، تهران، انتشارات پاژنگ، 1367، ص30

[20]ــ انور خامه‌ای، همان، صص162ــ161

[21]ــ ریچارد استوارت، همان، صص106ــ104

[22]ــ یادداشت سفارت انگلیس به دولت ایران و تذکاریه دولت شوروی به دولت ایران، مورخ 25/5/1320، سندهای شماره 37 و 35 به نقل از: صفاءالدین بقراطیان، ایران در اشغال متفقین، صص46ــ40

[23]ــ ال. پی. الول ساتن، رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه: عبدالعظیم صبوری، تهران، بی‌نا، 1342، صص499ــ498

[24]ــ همایون الهی، همان، ص134؛ محمد سجادی، همان، ص86

[25]ــ گزارش از اشغال ایران توسط متفقین، سند شماره 291002823، فیش شماره 00140030، مورخ 25 اوت 1941، سازمان اسناد ملی ایران

[26]ــ تذکاریه دولت شوروی و تذکاریه دولت انگلیس، مورخ 3/6/1320، سندهای شماره 42 و 41 به نقل از: صفا‌ءالدین بقراطیان، همان، صص58ــ49

[27]ــ ایرج ذوقی، همان، ص45

[28]ــ گزارش علی منصور نخست‌‌وزیر ایران به مجلس شورای ملی، اطلاعات، مورخ 3/6/1320 سال شانزدهم، شماره 3634، ص1

[29]ــ تلگراف رضاشاه به رئیس‌جمهوری امریکا، مورخ 3/6/1320، سند شماره 46 به نقل از ایران در اشغال متفقین، ص65

[30]ــ گروه پژوهش (گروه تاریخ معاصر موسسه فرهنگی بزرگ اندیشه)، دخالتهای انگلیس و روسیه در ایران، بی‌جا، انتشارات جهان کتاب، 1379، ج18، ص49

[31]ــ عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، همان، ص75

[32]ــ محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ترجمه: دکترحسین ابوترابیان، تهران، ناشر مترجم، 1371، ص95

[33]ــ عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، همان، ص76

[34]ــ حسین کی‌استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، تهران، انتشارات روزنامه مظفر، ج1، ص34

[35]ــ عبدالحسین زرین‌کوب، روزگاران (از صفویه تا عصر حاضر)، تهران، انتشارات سخن، 1357، ج3، صص248ــ247

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

Donald wilber, Reza shah Pahlavi, Chapter XIV

[36]ــ فرهاد رستمی، پهلوی‌ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، ج1، تهران، انتشارات موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، بنیاد مستضعفان، 1378، ص64

[37]ــ یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه: کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری، محسن مدیرشانه‌چی، تهران، نشر مرکز، 1377، ص149

[38]ــ وزارت خارجه به بولارد، مورخ سپتامبر 1941

Fo 371/ E 5678/ 3326/ 348 E 5724/ 3326/ 34. quoted from Anglo – Iranian relations.

[39]ــ گزارشی از مراسم سوگند وفاداری محمدرضاشاه در مجلس شورای ملی، مورخ 26/6/1320، اطلاعات، مورخ 26/6/1320، سال شانزدهم، شماره 4652، ص1

[40]ــ عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، همان، ص77

[41]ــ سر ریدر بولارد، همان، ص61

[42]ــ یرواند آبراهامیان، همان، ص159

[43]ــ عبدالحسین زرین‌کوب، همان، ج3، ص251

[44]ــ باری روبین، جنگ قدرتها در ایران، ترجمه: محمود مشرقی، بی‌جا، انتشارات آشتیانی، 1363، ص24

[45]ــ ریچارد استوارت، همان، ص357

[46]ــ تلگراف محمدرضاشاه به روزولت رئیس‌جمهور امریکا، مورخ فوریه 1941، سند شماره آ. و: پ: 5/ آ. و: 7ــ32، مورخ بهمن‌ماه 1320، دفتر اسناد ریاست‌جمهوری.

[47]ــ ال. پی. الول ساتن، همان، ص558 به بعد.

[48]ــ اعلان جنگ ایران به ژاپن، مورخ 28 فوریه 1945، سند شماره 30680، مورخ اسفندماه 1323، آرشیو اسناد وزارت امورخارجه ایران